

سخني در مورد ایلخانی ها

اولقانی، هولقانی، هلقانی، الخانی، اولخانی، ایلخانی

القانی‌ها مردمان زحمتکش، متدین، وطنپرست و شجاع اند و در شهر سرپل زندگی مینمایند. محل سکونت آنها القانی‌خانه یاد میگردد و دارای دو بخش القانی کلان و القانی خورد است. با انکشاف شهری و تزايد نفوس هر دو بخش با هم یکی شده است. مردمان القانی با اوزبیک‌ها یکجا زندگی مینمایند و به پارسی و اوزبیکی حرف میزنند. القانی‌ها مردمانی اند که در مورد آنها مطالعات علمی صورت نگرفته است. به باور پیتر فینک در آسیای میانه و افغانستان مطالعات هویت قومی، ملت سازی و منازعات محدود به سطح وسیع سیاست‌های ملی، روابط بین المللی و نخبگان بوده است. از همین‌رو در باره اقوام کوچک مطالعاتی انجام نیافته است. از اینرو برای بدست آمدن دیدگاه متوازن توجه به مفاهیم موجود در رابطه به قوم و هویت‌های اجتماعی دیگر در زندگی روزمره مردم اساسی خواهد بود زیرا بازی‌های هویتی همیشه در زمینه سیاست‌های ملی از یک سو و مفاهیم موجود قبلی در مورد هویت از سوی دیگر شکل میگیرد. القانی‌ها یکی از این گروه‌های قومی اند که در منابع رسمی درباره آنها چیزی در دست نیست. اما آنها در طول سده‌ها در همه ساحات کشور فعال بوده اند. بدون شک طوری که نسیم جواد میگوید افغانستان کشور اقلیت هاست اما به نظر میرسد شماری از اقلیت‌ها عمداً فراموش شده اند. این مقاله شاید اولین تلاش در جهت شناسایی سابقه القانی‌ها بوده باشد. در این مقاله با در نظر داشت منابع موجود تاریخی درباره سابقه کلمه القانی بحث میگردد. بدون شک کار کنونی تلاش ابتدایی برای یافتن ریشه تاریخی القانی‌ها میباشد. اما سخنان نهایی در باره سابقه تاریخی القانی‌ها به تحقیقات علمی بیشتر نیاز دارد.

جای شک نیست که مردمان مختلف نام خود را به مناطق مختلف داده اند و در مقابل نام مناطق نیز به نام مردمان مختلف تبدیل

شده است. بنا نامهای قبایل و نامهای مناطق ریشه سابقه داشته و جستجوی سوابق آنها در روشن شدن تاریخ مردمان و مناطق کمک خواهد

نمود. در مورد القانی‌ها ابتدا از نام مناطقی که نشان‌دهنده حضور القانی‌ها می‌باشد، از ولایت سرپل آغاز مینماییم. در کتاب دورنمای انکشافی سرپل در لست قریه‌های مربوط مرکز سرپل علاوه از القانی کلان از قریه سیل بُر کوچه القانی ذکر شده است. این دو محل در غرب شهر موقعیت دارند و محل اصلی سکونت القانی‌ها در سرپل است. علاوه از آنچه در بالا ذکر گردید، طبق کتاب دورنمای انکشافی سرپل در مربوطات ولسوالی سیات (صیاد) ولایت سرپل نیز قریه‌ای به نام القانی قشلاق وجود دارد. به این ترتیب در سرپل حداقل سه محل به نام القانی وجود دارد: القانی کلان، سیل بُر القانی و القانی قشلاق. دو محل در محدوده شهر سرپل موقعیت داشته به نام القانی‌خانه یاد میگردد و القانی قشلاق در مربوطات ولسوالی صیاد در جنوب غرب سرپل واقع است.

در اتلس قریه‌های افغانستان چاپ 1352 در مربوطات سرپل هولقانی کلان و هولقانی خورد (القانی خورد) ثبت شده است که هر دو مربوط مرکز شهر اند. در ضمن هولقانی قشلاق در غرب سرپل ذکر گردیده است. لازم به یاد آوری است که اتلس علاوه از مناطق فوق هولقانی‌خانه را نیز جداگانه ثبت نموده است و به این ترتیب چهار محل با نام القانی یا هولقانی در سرپل ثبت گردیده است. در زمان چاپ اتلس قریه‌های افغانستان، سرپل یکی از ولسوالی‌های مربوط ولایت جوزجان بود. با در نظر داشت اطلاعات نو در اسناد موجود القانی کلان و سیل بُر کوچه القانی مربوط مرکز ولایت است و القانی قشلاق مربوط ولسوالی سیات می‌باشد، اما هولقانی‌خانه ثبت نگردیده است. از سوی دیگر خارج از ولایت سرپل، در اتلس اتنوگرافی ولایت جوزجان هلقانی یکی از قرا مربوط ولسوالی درزاب ولایت جوزجان ذکر شده است و در اتلس قریه‌های افغانستان در مربوطات ولسوالی درزاب این قریه به همین نام هلقانی ثبت شده است که در جنوب شرق درزاب موقعیت دارد.

به همین گونه در گزیده سیاسی و تاریخی افغانستان قریه الخانی در حومه سرپل واقع بوده و در آن 150 خانوار اوزبیک‌های اچهمیلی ساکن اند. دلچسپ است که از مردمان القانی ذکر نگردیده است و نام قریه نیز الخانی ثبت شده است. ادمک هنگام بحث در باره سرپل در جمله قریه‌های سرپل از هولقانی‌خانه، هولقانی قشلاق، هولقانی کلان و هولقانی خورد ذکر مینماید. هنگام بحث در باره قریه‌های سیات و نواحی مجاور آن دره قفله‌تون و میرزا ولنگ از قریه اولقانی ذکر مینماید که در آن اوزبیک‌های اچهمیلی ساکن اند. در هر دو جای از اقامت اوزبیک‌های اچهمیلی ذکر شده است. به همین گونه در ولسوالی درزاب در ساحل راست دریای درزاب و در مقابل قریه مغول قریه

هلقانی قرار دارد، که 100 خانوار تاجیک در آن ساکن اند و در قریه مغول اوزبیک‌ها سکونت دارند، اما در لست مجموعی قریه‌های درزاب آن را ایلقانی ثبت نموده است. قسمت پایینی دره درزاب به نام الغان دره یاد میگردد. نزدیکترین قریه به این منطقه قیچاق قلعه است. دریای دره الغان در نهایت با دریای سفید یکی از شاخه‌های دریای سرپل میبوند و محل تلاقی آنها در 16 میلی جنوب شبرغان است که یار تپه یاد میگردد. در کتاب ارمغان میمنه از قریه هلقانی در جمله دهات بلچراغ یاد گردیده است که باید همین القانی ولسوالی درزاب باشد. در آن وقت از نظر تشکیلات اداری درزاب و مناطق کنونی آن مربوط حکومت بلچراغ بود.

علاوه از مناطق فوق الذکر در افغانستان جاهای دیگری نیز وجود دارند که نام های مشابه القان، الغان یا الخان را با خود دارند که احتمالاً سابقه طولانی دارند. مثلاً قریه الغان در ولسوالی گوسفندی ولایت سرپل، قریه الخان در ولسوالی آب کمری بادغیس و دره الخان در ولسوالی کشک و در ضمن قریه الکن یا الکنینی در ولسوالی گلستان فراه. لازم به یادآوری است که مرکز ولسوالی شهرستان ولایت دایکندی القان است. بنا القانی و الخان و الغان نام جاهایی است در ولایت سرپل و ولسوالی درزاب و بادغیس که در آنها اوزبیک‌ها و فارسیوان‌ها و تاجیک‌ها سکونت دارند. ادمک در گزیته سیاسی و تاریخی افغانستان در یک جای قریه هلقانی درزاب را الخانی ثبت نموده است.

اکنون نگاهی میاندازیم به محل سکونت القانی‌ها در منطقه: از آنجایی که در مناطق ذکر شده در بالا که به القانی ارتباط دارند مردمان اوزبیک و فارسی زبان زندگی مینمایند، میتوان حدس زد که القانی‌های اوزبیک و القانی‌های تاجیک وجود دارند. در سرپل مردمان القانی به فارسی و اوزبیکی حرف میزنند و لهجه فارسی آنها خصوصیات خاص خود را نیز دارا میباشد که در مناطق دیگر معمول نیست. اکنون اگر موضوع القانی‌های اوزبیک را پیگیری نماییم، دیده میشود که ادمک در گزیته سیاسی و تاریخی افغانستان از اوزبیک‌های الخانی یاد مینماید. چنانکه هنگام بحث درباره قریه‌های مربوط به بلچراغ از 100 خانوار اوزبیک الخانی در منطقه کولیان ذکر مینماید. به همین گونه از 30 خانوار اوزبیک الخانی در توغله قلعه (یا توغله مه) نیز یادآور میگردد. دره بلچراغ منطقه‌ایست که با درزاب و سرپل در چیراس و استراب ارتباط دارد و در ضمن در جنوب با چهار سده در غور ارتباط دارد.

اگر دقت گردد، دیده میشود که مسیر اقامت القانی‌ها غرب شهر سرپل و به سوی جنوب غرب سرپل در مناطق سیات و قورچی است که مسیر راه درزاب و بلچراغ از سرپل از این مناطق میگذرد. در ادامه درزاب و بلچراغ میاید که القانی‌ها و اوزبیک‌های الخانی در این مناطق سکونت دارند. در بلچراغ علاوه از اوزبیک‌ها مردمان ایماق به ویژه فیروز کوهی‌ها نیز زندگی مینمایند که مدتها قبل طی تحولات سیاسی به این مناطق آمدند و مقیم گردیدند. بیشتر ایماق‌های بلچراغ خود را تورک میدانند. ایماق‌ها نیز در سرپل به ویژه در ولسوالی کوهستان و سنگچارک زندگی مینمایند. طبق کتاب «سرپل دیروز، امروز و فردا» اجداد القانی‌های سرپل در گذشته در منطقه قفله تون سرپل، درزاب و بلچراغ ساکن بودند و در اصل از هزاره‌جات آمده اند. با در نظر داشت این شواهد و اینکه القانی‌ها سنی مذهب اند به احتمال اغلب آنها مربوط تشکیلات ایماق‌ها بودند و با مهاجرت ایماق‌ها به سوی میمنه، بلچراغ، درزاب و سرپل و جوزجان و قندوز به مناطق کنونی شان اقامت نموده اند. آغاز این مهاجرت شاید از بادغیس و غور صورت گرفته باشد، زیرا چهار ایماق‌ها (تایمنی، فیروز کوهی، جمشیدی و هزاره) در این دو ولایت بیشتر ساکن بودند. از سوی دیگر بخشی از ولایت غور در سده نژده زیر اثر سرپل بود چنانچه مک و چهار سده به بیگلر بیگ‌های سرپل مالیه میدادند. چار سده فعلاً یکی از ولسوالی ولایت غور است. در سده نژده بخش‌هایی از بادغیس تا مدت‌ها زیر اثر حکومت میمنه بود. القانی‌های سرپل تا سی سال قبل از یورت یا خرگاه‌ها استفاده مینمودند و در تابستان به مناطق بیلاقی میرفتند و در خزان دوباره برمیگشتند و به مالداری اشتغال داشتند.

در کتاب اتلس اتنوگرافی اقوام ولایت جوزجان آمده است که تعداد اندک هلقانی‌ها در ولسوالی درزاب زندگی دارند و زبان آنها دری آمیخته با اوزبیکی است. آنها در میان خود به دری و با مردم دیگر به اوزبیکی حرف میزنند. آنها مردمان دو زبانه اند که به هر دو زبان دری و اوزبیکی حرف میزنند. به همین گونه در کتاب «اوزبیک‌های افغانستان» القانی به شکل ایلخانی جز اوزبیک‌ها ثبت گردیده است. محل سکونت آنها سرپل و شبرغان گفته شده است و رسوم و عادات آنها مشابه ایماق‌ها ذکر گردیده است. اما در این کتاب از هلقانی‌های درزاب یادآوری نگردیده است. طبق شواهد موجود القانی‌ها در شبرغان زیست نمی‌کنند. براساس اتلس اتنوگرافی اقوام ولایت جوزجان چند خانوار محدود القانی‌های که در شبرغان ساکن اند، در اصل از سرپل آمده اند و به صفت مامور و به کارهای دولتی اشتغال داشتند.

با در نظر داشت آنچه در بالا ذکر گردید، اولقانی‌ها از نظر قومی مردمان مختلط تاجیک و تورکی-مغولی اند که به گروه‌های ذیل

مرتبط بوده می‌توانند:

- ایماق‌ها (متشکل از امتزاج قبایل تورک، مغول، تاجیک)

- هزاره‌ها (هزاره‌های سنی بادغیس و غور)

- اوزبیک‌ها (قبایل تورک، مغول و تاجیک‌ها)

بالاخره مغول‌ها به ویژه قراونه، چغتایی‌ها، نکودری‌ها و سایر مغول‌های که به تعقیب فتوحات چنگیزخان و فرزندانش در منطقه

وارد شدند.

از آنجایی که در بعضی منابع ایماق‌ها را به تورک‌ها و مغول‌ها ارتباط می‌دهند، جستجوی ریشه کلمه القانی در منابع دوره مغول و

بعد از آن خالی از مفاد نخواهد بود. هرگاه پژوهش در شباهت نام‌ها را یکی از روش‌های ریشه یابی نام‌های تاریخی بدانیم و با پذیرش اینکه

شماری از قبایل تورکی-مغولی که در میان اوزبیک‌ها، تورکمن‌ها، ایماق‌ها، هزاره‌ها و غیره به تعقیب نام فرماندهان نظامی به وجود آمده اند

میتوان با مطالعه بالای نام‌های فرماندهان دوره مغول و تیموری‌ها اینکار را انجام داد. اگرچه بیلجو عقیده دارد که شناسایی اخلاف اقوام

باستانی در میان مردمان کنونی افغانستان کار آسانی نخواهد بود. در جامع التواریخ رشیدی نام‌های ذیل شباهت نسبی با کلمه القانی دارد و

پژوهش بالای آنها شاید مفید واقع گردد: القون از قوم جلایر، الکن از قوم تاتار، ایلگان از قوم قونغر، ایلوگان از قوم کرایت، ایلوگان از

قوم سونیت، هولقون از قوم برفوت. افزون براین در اواخر دوره ایلخانی‌ها در ایران شمس الدین حسین علکانی از جمله اراکین دولتی بود که

وظیفه الوغ بیتیکیچی را به عهده داشت. او از جمله ممدوحین سعدی شیرازی است و قصاید زیادی در وصف او در دیوان سعدی وجود دارد.

جستجوی ریشه کلمه علکانی شاید مفید واقع گردد.

در منابع مختلف هزاره‌های سنی هزاره مغول ذکر شده اند. هزاره‌های مغول در مناطق مختلف کشور به ویژه ولایات غور، فراه،

هرات، بغلان، قندوز، تخار، سرپل، فاریاب و بدخشان پراکنده اند. طبق حسین علی یزدانی بیشتر آنها به مذهب تسنن گراییده اند. اگرچه در

این مناطق هزاره‌های شیعه نیز زندگی مینمایند، اما بین هر دو گروه ارتباط خویشاوندی وجود ندارد. چنانچه در سرپل که هزاره‌ها نیز ساکن اند. بین اولقانی‌ها و هزاره‌ها روابطی نظیر آنچه بین اوزبیک‌ها و اولقانی‌ها وجود، موجود نیست. میتوان حدس زد که هزاره‌های مغول با در نظر داشت محل زیست و روابط با مردمان منطقه و زبان حاکم در محل آن زبان را اختیار نموده اند، اما بیشتر آنها به فارسی حرف میزنند. نکته جالب اینست که طبق الفنستن ایماق‌ها زبان مغول‌های هرات را نمیدانند.

در اینجا لازم، ارتباط القانی و ایلخانی را بحث نماییم. با وجود شباهت این دو کلمه شاید هر دو ریشه سابقه جدا از هم داشته باشند. ایلخانی‌های یکاولنگ مذهب شیعه دارند در حالی که القانی‌های سرپل سنی اند. ایلخانی‌های یکاولنگ شاخه نو هزاره‌های دایزنگی است که به نظر میرسد در اواخر سده نژده یا اوایل سده بیست عرض وجود نموده است. تا هنگام تصرف هزاره‌جات توسط حکمرانان افغان منطقه از سوی آق‌سقالان هزاره اداره میگردد. نفوذ یا قدرت آق‌سقال نظر به تعداد نفوس هر قبیله مشخص میگردد. چنانچه آق‌سقال قبیله بزرگ یکاولنگ عنوان ایلخان و آق‌سقال قبیله‌های کوچکتر از آن عنوان خان و میر را داشتند. عنوان بیگ معمولاً به پسران یا قوم و خویش خان‌ها و میرها داده میشود. لقب ایلخانی در منطقه هزاره‌جات قبل از نیمه دوم سده نژده دیده نشده است.

در کتاب دره الزمان از قبایل عمده دایکندی، دایزنگی، یکه اولنگ و بهسود ذکر رفته است، اما در جمله قبایل ایلخانی شامل نیست. در کتاب پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها ایلخانی یکی از طوایف هزاره‌های یکاولنگ ثبت شده است. هنگام ذکر طوایف هزاره‌ها در یکاولنگ طایفه‌های ذیل مربوط یکاولنگ قید گردیده اند: باب، بیکه، خواجه داد، خواجه دار، کوت تکانه، کوت سادات، کوت توم آتا، کوت رستم و انده، رنگان، غلامی، منگک، نورکه، صالح، مغولی، حیدر، مامکه، مراد، ایلخانی، لاکو. در مجموع طایفه‌های اصلی هزاره‌های یکاولنگ 19 اند که دارای شاخه‌های فرعی متعدد اند. حسین علی یزدانی به نقل از گنج گوهر دانش تألیف محمد تقی خان اقوام عمده هزاره را برشمرده است که ایلخانی نیز در آن شامل است: زاولی، مالستان، بنیاد خان، اجرستان، عبدالعلی خان، قلندر، مسکه، آته، ازدری، باغ چری، پشه‌ای، شیرداغ، سردار شیرعلی، ارزگان، مشعل خان، محمد خواجه، گلستان خان، چهار دسته فیض محمد خان، الودینی، قره صوب، رجب خان، بهسود، شاه ابراهیم، خواجه میری، محمد نعیم خان، گزارب، حاجی محمود، چوره، چهارشنبه، افضل خان دایکندی، سردار محمد عظیم خان دیزنگی، میر یوسف بیگ، یکاولنگ، میر ایلخانی. طوری که دیده میشود بیشتر این‌ها نام سران اقوام و

نام محلات مختلف اند که به صفت قبایل هزاره ثبت شده اند. معمول نیز همین بوده که نام افراد به نام قبیله یا نام جاها داده شده است و برعکس.

در هر صورت القانی‌ها با هزاره‌ها به ویژه هزاره‌های مغول یا هزاره‌های سنی چهار ایماق شاید بیشتر نزدیک باشند، تا هزاره‌های دایزنگی. حسین علی یزدانی در کتاب پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها مینویسد که هزاره‌ها در تورکستان در ولایات مختلف شمال و شمال شرق زندگی مینمودند. از سبب تغییر مذهب و یا تغییر زبان ارتباط خویشاوندی و فرهنگی شان با هزاره‌جات قطع شده است. از جمله یادآور میگردد که در القانه یا القان‌خانه سرپل عده کثیری از هزاره‌های سنی مذهب زندگی میکنند. در این رابطه منبعی را ذکر نمی‌نماید. به نظر میرسد از معلومات شفاهی اشخاص نقل قول نموده باشد و القانی‌خانه را نیز القان‌خانه ثبت نموده است. اما این موضوع ارتباط القانی‌ها با چهار ایماق شاید هم هزاره‌های سنی را نشان میدهد. قابل یادآوری است که مردمان القانی از ارتباط شان با هزاره‌ها چیزی نمی‌دانند با وجود اینکه با هزاره‌های شیعه در سرپل زندگی مینمایند.

اکنون بالای ریشه کلمه القانی صحبت مینماییم. بر فرض القانی‌ها با هزاره‌ها یا ایماق‌ها ارتباط داشته باشند، ریشه کلمه القانی از کجا آمده است. کلمه القانی شاید ریشه در یکی از این دو نام تاریخی داشته باشد:

- ایلخانی به صفت نام گروه یا طایفه هزاره

- الخان به صفت نام گروهی از هونها

ایلخانی به سلسله‌های مغولی در ایران ارتباط دارد. ایلخانی‌ها سلسله‌ای از مغولان حاکم بر ایران بودند که از سال 653 تا 736 ه. ق در ایران حکومت کردند. سلسله ایلخانان ایران با فتوحات هولاکو خان نواسه چنگیز خان در ایران و عراق و مناطق مجاور آن آغاز می‌یابد. هولاکو خان اولین کسی بود که به ایلخان مشهور بود و در بعضی منابع لقب او القان یا ایلقان آمده است. سلسله‌ای که پس از درگذشت او قلمرو مغول‌ها را در ایران حفظ نمود، در تاریخ به ایلخانان مشهور است. این اصطلاح در اصل ایلقان بوده محدود به سلسله زمامداران مغول بود که ایلخان نامیده می‌شدند. ایلخانان علاوه از قلمرو ایران کنونی، آذربایجان و عراق قسمت‌های غربی و شمالی و جنوبی

افغانستان را نیز در اداره داشتند. اصطلاح ایلخان تنها به رهبر دودمان حاکم اطلاق میگردید. در سده‌های بعدی از زمان صفوی‌ها به بعد در ایران اصطلاح ایل و ایلخان مورد استفاده بیشتر قرار میگیرد و ایلخانی به رهبر قبیله یا قبایل اطلاق میگردد. اما گاهی به عنوان لقب سایرین نیز استفاده شده است. مثلاً، الله ویردی میرزا یکی از پسران فتح‌علی شاه قاجار دارای لقب ایلخانی بود.

ایلخان مرکب است از دو واژه تورکی ایل و خان میباشد. ایل در آغاز یک واحد سیاسی سازمان یافته بود که توسط فرمانروایی مستقل اداره می‌گردید، اما بعدها به معنای قلمرو، قبیله و اتحادیه قبایل به کار گرفته شد و با مفهوم واپسین به زبان مغولی درآمده و در آن زبان تنها معنای صلح و آشتی داشته است. در فرهنگ‌ها به معنای فرمانروای ایل، فرمانروای اتحادیه قبایل و شاه آمده است. ایل شدن به مفهوم تابعیت و پذیرفتن زمامداری شاه یا سلطان وقت بود. ایلخان مقام انتخابی بین اعضای طوایف بود، اما در ایران در دوره قاجاری‌ها و در زمان پهلوی‌ها شاید هم قبل از آن انتصابی می‌گردد و از سوی شاه تعیین می‌گردید. کسانی که ایلخان انتخاب می‌گشتند لقب موروثی ایلخانی را با خود داشتند و تدریجی طایفه و تیره‌های تحت نفوذ آنها و یا خانواده و اقارب شان به ایلخانی مشهور گشتند. چنین است در رابطه به بختیاری‌ها و قشقایی‌ها که نقش مهمی را در تحولات سیاسی ایران در سده نژده و بیست بازی نمودند. شماری از بختیاری‌ها و قشقایی‌های ایران القاب و نام خانوادگی ایلخانی را حفظ نمودند، لذا ایلخانی در میان بختیاری‌ها و قشقایی‌های ایران بیشتر القاب بوده تا نام قبیله.

ایلکانیان (۷۳۶ تا ۸۱۴ هجری قمری) سلسله‌ای مغول‌نژاد بودند که آل جلایر یا جلایریان سلسله ایلکا نیز نامیده می‌شود. نام ایلکا از ایلقه نوین پدر جد شیخ حسن گرفته شده است که در مقام یکی از فرماندهان هولاکو سهم عمده‌ای را در فتح آسیای مرکزی و خاور نزدیک به دست مغولان داشت. قلمرو آنها به موازات بین النهرین، آذربایجان و بعدها شروان گسترش یافت. آل جلایر زبان ترکی را در عراق عرب رواج دادند. سلطنت جلایریان به دست ترکمانان قراقویونلو برافتاد. این سلسله در اصل از قوم جلایر بودند که به ایلکانیان شهرت یافتند. خواجه حافظ شیرازی نیز بعضی از شاهان این سلسله و خصوصاً سلطان اویس و سلطان احمد را مدح گفته است. محمد قزوینی ایلکانیان را محرف «ایلخانیان» می‌داند، ولی این سلسله را با اشتباه با ایلخانیان (سلسله‌ای که هولاکو تأسیس کرد) بصورت ایلکانیان یاد کرده‌اند.

احتمال اینکه در جریان فتوحات نادر افشار و مداخلات قاجارها در غرب افغانستان قبایل بختیاری یا قشقایی به محدوده افغانستان آمده و ساکن شده باشند، اندک است. اگرچه قزلباش‌ها زیادی در زمان نادرشاه و سپس در زمان احمد شاه درانی در افغانستان متوطن گشتند، اما از بختیاری‌ها و قشقایی‌ها که ایلخان و ایلخانی بین آنها مروج بود، در منابع چیزی به دست نیامد. یگانه اشاره در باره بختیاری‌ها از سوی برنس در مربوطات غزنی است که شاید بختیاری هزاره بوده باشد و در کتاب قزلباشان افغانستان نیز اشاره‌ای در باره حضور قشقایی‌ها در افغانستان صورت گرفته است. از سوی دیگر اصطلاح ایلخان و ایلخانی بین قزلباش‌های افغانستان شناسایی نشده است. در کتاب قزلباشان افغانستان هنگامی که از مقامات و مناصبی که قزلباش‌ها شاغل بودند یاد مینماید، از ایلخانی ذکر نمی‌نماید و در جمله اراکین و ادیبان کسی با نام ایلخانی ثبت نگردیده است.

اتلس اتنوگرافی اقوام ولایت جوزجان از قول کاندید اکادمیسین دکور واحدی نقل مینماید که «القانی در اصل ایلخانی بوده بعدها به شکل هلقانی یا اولقانی تغییر یافته است. بناً منشه هلقانی‌ها تورک بوده زبان، معیشت، لباس و سایر مظاهر فرهنگی آنها این ادعا را تأیید مینماید.» قابل یادآوری است که افزون بر مناطقی که نام القانی را با خود دارند، مردم القانی در روستاهای دیگر در غرب سرپل و در ولسوالی صیاد زندگی مینمایند که به دری و اوزبیکی حرف میزنند. در باره سکونت القانی‌ها در خارج از ولایت سرپل معلومات اندکی در دست است. یگانه منطقه دیگر القانی‌ها در درزاب است. بدون شک الخانی‌های منطقه کولیان و توغله مه در بلچراغ نیز از جمله القانی‌ها اند که به اوزبیکی حرف میزنند. ادمک هنگام بحث درباره اهالی هزاره، اوزبیک و تورک دره صوف در یک جای ایلخانی یکاولنگ را الخانی ثبت نموده چنین مینویسد؛ «رییس دره صوف ملا محمد علی از هزاره تکانه است، خانواده او در اصل از یکاولنگ آمدند، اما با الخانی یکاولنگ با وجود متحد بودن ارتباطی ندارد.» یگانه اشاره درباره ایلخانی هزاره در سمت غرب کشور در زمان قاجاریه در باره ابراهیم خان ایلخانی هزاره است که در خراسان و هرات فعال بود و مدتی وزیر فتح خان را در مقابل قاجاریه حمایت نمود، اما شکست خوردند. محمد حسن خان پسر ابراهیم خان لقب بیگلر بیگی را داشت که والی قاجار را در خراسان حمایت مینمود (این ابراهیم خان جدا از ابراهیم خان ایلخانی است).

اینکه از چی وقت لقب ایلخانی در افغانستان معمول شده است، روشن نیست. اما اصطلاح ایلخانی در میان هزاره‌های دایزنگی در اواخر سده نوزده شناسایی شده است و در بعضی منابع جدید هم ایلخانی یکی از شاخه‌های هزاره‌های دایزنگی ذکر گردیده است. در منابع انگلیسی در باره هزاره‌ها اطلاعات زیادی ثبت شده است از جمله القاب هزاره‌های بامیان شامل خان، سلطان، اختیار، ولی، میر، مهتر و ترخان است ولی از ایلخان یا ایلخانی ذکر نشده است. به همین گونه در باره هزاره‌های سنی یا هزاره ایماق از کدخدا ذکر گردیده است که قبایل را زیر فرمان خان خود اداره مینمایند. ایلخانی‌های یکاولنگ گروهی از مردمان هزاره یکاولنگ مربوط قبیله دایزنگی بودند که به تعقیب انتخاب سران آنها به صفت ایلخان، بعدها به ایلخانی شهرت یافتند. در این باره سراج التواریخ از محمد امیر خان ایلخانی، که ایلخانی در خانواده او موروثی بود ذکر مینماید و در ده سرخ یکاولنگ مقرر داشت. در زمان امیرشیر علی خان برای جلب حمایت هزاره‌ها لقب ایلخانی به میر دایزنگی از سوی امیر افغانستان تفویض گردید.

در نسب‌نامه قبایل هزاره تهیه شده از سوی برنامه مطالعات فرهنگ و منازعات مربوط مکتب عالی نیروی دریایی (Naval Postgraduate School) امریکا نیز ایلخانی در جمله قبایل هزاره‌ها شامل نیست. از سوی دیگر در تاریخ سری مغول قبیله‌ای به نام ایلخانی ذکر نگردیده است. همچنان در جمله 92 قبیله اوزبیک‌ها و نیز در تشکیلات قبیله‌ی تورکمن‌ها ایلخانی یا القانی ثبت نشده است. هرگاه الخانی یا القانی شاخه فرعی کدام قبیله باشد در منابع دریافت نشد. در حال حاضر مرجع ما در باره الخانی‌های اوزبیک کتاب لودویگ ادمک است که با اتکا بالای منابع انگلیسی‌ها از اوزبیک‌های الخانی در مربوطات بلچراغ میمنه ذکر نموده است. این احتمال نیز وجود دارد که این‌ها در اصل القانی‌هایی اند که به اوزبیک‌ی حرف میزنند. طبق اتلس اتنوگرافی اقوام ولایت جوزجان اهالی القانی خورد در ولایت سرپل به اوزبیک‌ی حرف میزنند.

اکنون نگاهی می‌اندازیم به اصطلاح دومی یا الخان که شباهت به ایلخانی و القانی دارد. اصطلاح الخان یا الخانه یا الخون ریشه قدیمی دارد و به مهاجرت هون‌ها و دوره یفتلی‌ها میرسد. به صورت عموم چهار گروه هون‌ها از آسیای مرکزی به افغانستان و هند مهاجرت نمودند: هون‌های کیداری، هون‌های الخان، هون‌های سفید یا یفتلی‌ها و هون‌های نیزک. هون‌های الخان دومین گروه هون‌ها بودند که در اواخر سده چهارم میلادی در آسیای مرکزی و محدوده افغانستان به قدرت رسیدند. در همین جریان هون‌های الخان پس از آسیای مرکزی به

شمال افغانستان و تدریجی به کاپیسا و کابل و تکسیلا دست یافتند و کیداری‌ها را به عقب راندند. اینها پس از کیداری‌ها در صحنه سیاسی منطقه تبارز نمودند و دودمان گوپتا را در هند شکست دادند. بعداً به قلمرو هند پخش شدند و با جمعیت بومی آمیزش یافته به تحلیل رفتند اما نام‌های قبایل و افراد در میان هندی‌ها باقی ماند. ریشه‌های نام‌های هون‌ها را در میان مردمان هند میتوان یافت، از جمله یکی از زاماداران گجر در سده نهم میلادی الخانه نام داشت. در حوالی 385 میلادی هون‌های الخان کابلستان و سپس زابلستان را تصرف نمودند و نخستین سکه‌ها را در کابلستان ضرب زدند که نام الخان یا الخانو در سکه‌ها حک شده بود. مسکوکات الخان از بگرام در کاپیسا و هده جلال آباد و مناطق دیگر بدست آمده است. گسترش هون‌ها در افغانستان و هند موضوع بحث ما نیست ولی باید یادآور شویم که در جریان مهاجرت هون‌ها به سوی هند بدون شک شماری از گروه‌ها و قبایل مربوط به آنها در قلمرو افغانستان کنونی باقی ماندند. شماری در میان قبایل دیگر به تحلیل رفتند و نام‌های قبیلوی شان را فراموش نمودند. شماری هم به شکل گروه‌های کوچک باقی مانده با قبایل دیگر یا اتحادیه قبایل یکجا شدند، اما نام قبیلوی خود را حفظ نمودند. به نظر من القانی با الخان یا الخانی بی‌ارتباط نیست.

پس از شکست هون‌های الخان در هند و عقب نشینی آنها به گندهارا و کابلستان در اواخر سده ششم میلادی، سلسله الخان نیزک در منطقه تأسیس شد. این‌ها به تعقیب فروپاشی یفتلی‌ها از سبب ایتلاف ساسانی‌ها و تورک‌های غربی عرض وجود نمودند. نیزک ترخان در سال 710 میلادی (91 هجری) به کمک راب خان از سمنگان از سوی قتیبه بن مسلم شکست خورد. نیزک ترخان را بعضی منابع به یفتلی‌های متاخر مربوط میدانند این منابع به شمول طبری او را تورک دانسته اند. شماری از دانشمندان نیزک را نام شخص نه، بلکه نام دودمان میدانند. در منابع مختلف نیزک ترخان را به تورک‌ها نسبت داده اند. طبق هرماثه پس از فروپاشی تورک‌های غربی یکی از قبایل مربوط در جنوب آسیای مرکزی و شمال افغانستان به قدرت رسید. این قبیله تورک تورگیش بود که نیزک ترخان یا ترخان نیزک نیز مربوط این قبیله بود. گروه‌هایی از هون‌های الخان به تعقیب تضعیف در پنجاب و کشمیر و شکست در مقابل گروه‌های نیرومند به منطقه گندهارا و کابلستان عقب نشستند و دودمان الخان نیزک را اساس گذاشتند. به تعقیب هون‌های الخان؛ تورک شاهی‌ها و سپس تگین شاهی‌ها و بعداً هندو شاهی‌ها در کابلستان و گندهارا به قدرت رسیدند. سکه‌های زیادی که از شاهان الخان-نیزک در منطقه کشف گردیده است، شباهت به مسکوکات الخان دارد. از سوی دیگر طبق رتویلدزه یفتلی‌ها مردمان بومی بلخ و تخارستان بودند که الخون یا الخان یاد میشدند که نشان میدهد یفتلی‌ها به هون‌ها مرتبط بودند. به همین گونه طبق بیوار الخان یکی از شاهان هون بود که پس از مهیرکولا به قدرت رسید.

افزون بر آنچه در بالا ذکر شد، مناطقی وجود دارند که نام الخان را با خود دارند از جمله در روسیه: الخان قلعه، الخان چورت و الخان یورت نزدیک گرزونی در چیچن واقع اند. الخان یورت و الخان قلعه از جمله شهرک‌هایی بودند که در سال 2000 جنگ‌های سختی را بین چیچن‌ها و قوای روسیه شاهد بودند. به همین گونه الخان لی قریه‌ایست در کشور آذربایجان و الخان قره یا علی خان قلعه نام محلی است در ایران. الکان نیز منطقه‌ایست در تورکیه. از سوی دیگر الخان خی به نقش و نگارهای هندسی که در ساختن یورت استفاده میشود، اطلاق میگردد. یورت یا خرگاه‌ها خانه‌های سیاری اند که هیونگ نوها، هون‌ها، تورک‌ها، مغول‌ها و در ضمن اوزبیک‌ها، تورکمن‌ها، ایماق‌ها و هزاره‌ها در سفر و بیلاق و قشلاق از آن استفاده مینمودند. اما طبق الفرد جناتا موضوع استفاده از یورت به تنهایی استدلال کافی برای منشه تورکی-مغولی بوده نمی‌تواند، زیرا عناصر فرهنگی به آسانی گرفته میشود.

یکی از نام‌های مناطق مربوط الخان کوه‌های مقدس الخانه در منطقه بایکال روسیه است. کوه‌های الخانه در منطقه ماورای بایکال-تایگا در جنوب روسیه واقع است که نزد مردمان بوریات که شاخه‌ای از مغول‌ها اند، مقدس است. در منطقه کوه‌های الخانه پارک ملی طبیعی الخانای یا الخانه وجود دارد. قریه‌ای الخانای یا الخنای در نزدیکی پارک موقعیت دارد. در منطقه مردمان بودایی بوریات زندگی میکنند. در مجاورت کوه الخانای دو دریای کوچک دولدورغه و ایلیه واقع است که به سوی دریای اونون جاری اند. بلندترین قله کوه الخانای به نام الهه بودایی الخانی دمچوگ Alkhani Demchog یاد میگردد. این منطقه در همسایه‌گی مغولستان و چین قرار دارد. پارک الخانه در مجاورت قریه الخانه در منطقه ماورای بایکال در روسیه موقعیت دارد. در مجاورت کوه دریا‌های کوچک دولدورغه و ایلیه و اونون سیر مینماید. لازم است یکی از افسانه‌های موجود در میان مردمان دایی ببویرات را در باره الخانای در اینجا ذکر نماییم:

زمانی در منطقه مردی به نام الخانای میزیست که پسر نداشت، اما دو دختر زیبا به نام‌های ایلیه و دولدورغه داشت و آنها را بسیار دوست میداشت. زمانی هر دو دختر عاشق یکی از جوانان منطقه به نام اونون شدند و هر دو در پی ازدواج با او بودند. در این جریان دولدورغه تصمیم گرفت به خاطر خواهرش فداکاری نماید. از این رو زیبایی خود را به ایلیه داد و در مقابل خودش از دنیا رفت. پس از آن ایلیه با اونون ازدواج نمود و پدرش را ترک نمود. پدر در غم و غصه مرگ دولدورغه و ترک ایلیه مریض شد و قلبش به سنگ مبدل گردید. طبق این اسطوره سنگ و صخره‌های کوه الخانای نشاندهنده غم و اندوه پدر دختران است و دریا‌های مجاور کوه هریک نشاندهنده دو خواهر و

معشوق آنهاست. طوری که دریای دولدورغه به دریای ایلیه میپیوندد و دریای ایلیه به دریای اونون جاری میشود. بویرات‌ها برای دور کردن غم و غصه و در زمان مصیبت مراسمی را در این کوه برگزار مینمایند و روزانه به زیارت‌های دوازده گانه در کوه الخنای به نیایش میپردازند.

از سوی دیگر الخه یا اله شان منطقه‌ایست در مغولستان داخلی در جمهوری مردم چین که مردمان اویرات در آن زندگی مینمایند. اویرات‌ها شاخه‌ی از مغول‌ها اند، که به زبان مغولی حرف میزنند. آنها نیز زمانی به چهار اویرات یا چهار تومن مشهور بودند که چهار قبیله عمده در آن شامل بود. اویرات‌ها از سوی تورک‌ها قلمق نامیده شده اند. قبیله‌های عمده اویرات‌ها عبارتند از خوید، باتود، تورگود، دوربود، برگه، بوریات و خوشود اند. حداقل سه قبیله فوق باسوس، تورگوت و برکه در افغانستان در جمله قبایل اوزبیک‌ها حضور دارند.

اکنون بحث بر سر الخان و ارتباط آن با القانی است. بدون شک با گذشت زمان تبدیل نام افراد یا گروه‌ها به نام مناطق چیزی معمول بوده است در حالی که این گروه یا قبیله فراموش شده است مثلاً یفتلی‌ها که اساسگذار امپراتوری نیرومندی بودند، ریشه نام آنها تنها به یفتل در ولایت بدخشان باقی مانده است و اکنون ساکنان آن محل یفتلی خوانده میشوند. الخان نیز نام گروهی از هون‌ها بود که نشانه‌های آنها را در نام جاها و نام گروهی از مردمان میتوان جستجو نمود. نام‌های بعضی مناطق در افغانستان و بیرون از افغانستان که با الخان ارتباط شاید داشته باشند در بالا ذکر گردید. حالا الخان هون و القانی با تفاوت حرف خ و ق خیلی به هم نزدیک اند. شماری از نام‌های تاریخی قبایل نیز در اصل تلفظ متفاوتی از تلفظ کنونی، مثلاً خته‌گین مغولی که قته‌غن شده است و خونگیریات که حالا قونغرآت تلفظ میگردد و هردو از قبایل مغولی بوده اند. از سوی دیگر طبق میتلند اصطلاح چهار ایماق خیلی قدیمی به نظر میرسد و قبایل مختلف در دوره‌های مختلف به چهار ایماق‌ها شامل شده اند.

لقب ایلخانی بین القانی‌ها معمول نیست برعکس القانی‌ها به رهبران و سران خود ارباب و بای میگویند. از سوی دیگر برخلاف هزاره‌های دایزنگی که از لقب ایلخانی استفاده مینمودند، ایماق‌ها و هزاره‌های سنی از این لقب استفاده نمی‌کردند. برعکس در میان ایماق‌ها و به ویژه هزاره‌های سنی در منطقه بادغیس و غور لقب کدخدا و خان و بعد ها بیگلربیگی معمول بوده است. چنانچه پوتینجر از ماموران انگلیس در یادداشت‌هایش مینویسد که؛ «قلعه نو سرزمین لمون یا هزاره‌های سنی یکی از شاخه‌های هزاره‌های شیعه است که مدت‌ها قبل از آنها جدا شده اند. این‌ها در منابع ایرانی جز اردوی عبدالله‌خان اوزبیک ذکر شده اند که در اوایل سده شانزده هرات و مشهد را گرفت.

جمعیت آنها حدود 4800 خانوار است. علاوهً شماری از قبایل ایماق که در امور نظامی تابع آنها اند، مانند روتای‌ها بخشی از قپچاق‌ها، تیموری‌ها، تایمنی‌ها، فیروز کوهی‌ها و مغول‌ها که تعداد آنها را افزایش می‌دهند.» پوتینجر در ادامه مینویسد؛ «رییس آنها لقب بیگلر بیگی را از حکومت هرات میگیرد، که صلاحیت‌های زیادی بالای آنها داشته و در مقابل روسای کوچک حساسیت زیاد دارد.» طوری که گفته شد در میان القانی‌ها برای رهبران و سران قوم اصطلاح بای و ارباب بکار گرفته میشود. به همین گونه الفنستن، برنس، لیچ، وود، بیلوی و دیگران که در باره هزاره‌ها و ایماق‌ها اطلاعات مهمی را ارائه نموده نام‌های قبایل هزاره‌ها را ثبت نموده اند، هیچ یک ایلخانی را در جمله قبایل هزاره‌ها ثبت نموده اند.

از سوی دیگر در منابع مختلف در ولایات غربی افغانستان نام‌های مناطق ذیل یافت میشود: قریه الحان در ولسوالی آب کمری بادغیس، قریه الخن و گل حسن مربوط کشک حکومت بادغیسات (قاموس)، الحان دره در ولسوالی کشک، الغان در ولسوالی گوسفندی سرپل (شاید هم اله غان)، قریه الکن یا الکنی در ولسوالی گلستان فراه و القان دره درزاب و القان در ولسوالی شهرستان دایکندی. احتمال ارتباط این نام مناطق با القانی ممکن است و البته به پژوهش‌های بیشتر نیاز دارد. در رابطه به القان شهرستان احتمال دارد القان نام گروهی از مردمان دایکندی باشد، اما در منابع در این باره چیزی بدست نیامد. غبار هنگام بحث در مورد سوقیات سال 1891 در هزاره‌جات جهت سرکوب قیام هزاره‌ها از سوی عبدالرحمن خان مینویسد که شماری از فیودالهای محلی طرفدار دولت بودند و از سلطان علی خان پسر سردار شیرعلی خان جاغوری، میرحسین بیگ لعل، میر ابراهیم بیگ سر جنگل، میر غلام رضا بیگ خلیج، میر محمد رضا بیگ القان، میر غلام حسین بیگ اشترلی، میر یوسف بیگ تخت ذکر مینماید. در اینجا القان شاید نام محل است، شاید هم طایفه‌ای از هزاره‌ها باشد. زیرا در نام سایر افراد ذکر شده در بالا نیز نام محل ضمیمه است اگرچه این نامها نیز در اصل شاید نام طایفه هزاره بوده است.

با در نظر داشت آنچه در بالا گفته شد، مشترکات قومی یا خونی و فرهنگی نظیر زبان و مذهب و رسوم در بین مردمان کشور ما نقش مهمی را در روابط آنها بازی مینماید. طی سده‌های گوناگون در جریان مهاجرت‌ها و زندگی مشترک با مردمان دیگر و راه اندازی ازدواج‌ها خصوصیت‌های مردمان تغییر نموده زبان، رسوم و عنعنات و ظاهر فزیکتی تغییر نموده نسلهای جدید با مشخصات نو به میان آمده است. در مورد القانی‌های سرپل اگر گفته شود آنها اخلاف مردمان باستانی کشور ما اند. آنها مردمان زحمتکش، شجاع و وطنپرست اند و به

هنر و ادب و ورزش‌های محلی توجه دارند. القانی‌ها پیرو مذهب تسنن اند و با اهل تشیع مناسبتی ندارند. به فارسی و اوزبیک‌ی حرف می‌زنند و با اوزبیک‌ها یکجا زندگی میکنند. اوزبیک‌های الحانی شاید مربوط القانی‌ها باشند. رسوم و عنعنات شان با اوزبیک‌ها مشابه است و مانند آنها به مالداري و زراعت مشغول اند. رسم قشلاق و بیلاق را دارند و در بیلاق در یورت‌ها یا خرگاه‌های مشابه اوزبیک‌ها زندگی مینمایند، اما این رسم در چند دهه گذشته با افزایش شهر نشینی در حال ناپدید شدن است. نکته قابل تذکر اینست که با وجود مناسبات خویشاوندی بین اوزبیک‌ها و القانی‌ها خصوصیت‌های فزیک‌ی به ویژه مشخصات چهره آنها کمتر مغولی است. در فرجام چنین به نظر میرسد که القانی‌ها یگانه وارث نام هون‌های الحان در کشور اند.

خلاصه

- القانی‌ها در سرپل و درزاب زندگی مینمایند و به زراعت و مالداري مشغول اند.

- القانی‌ها به زبان‌های پارسی و اوزبیک‌ی تکلم مینمایند.

- آنها پیرو مذهب تسنن اند و با اوزبیک‌ها فرهنگ و رسوم مشترک دارند.

- رسم بیلاق و استفاده از یورت (خرگاه) در بیلاق‌ها در میان شان معمول بوده است.

- طبق تاریخ شفاهی القانی‌ها، آنها از هزاره‌جات به سرپل آمده اند.

- خط سیر مهاجرت آنها از بادغیس و غور به سوی میمنه و درزاب و سرپل بوده است.

- با مردمان چهار ایماق مرتبط اند یا حداقل در جریان تحولات چند سده گذشته در ترکیب آنها شامل بوده اند.

- احتمالاً مهاجرت آنها در سده هجده و بیشتر در جریان تحولات سده نژده در بادغیس و غور صورت گرفته است.

- مشخصات فزیک‌ی آنها کمتر مغولی است و روسای آنها القاب بای و ارباب را دارند.

- در بعضی منابع آنها به هزاره‌های سنی مرتبط دانسته شده اند، اما با هزاره‌های تشیع سرپل مناسباتی ندارند.

- لهجه پارسی آنها به لهجه هزاره‌گی نزدیکی ندارد و لغات اوزبیک‌گی در آن بیشتر معمول است.

- از نظر تاریخی احتمال ارتباط آنها با ایلخانی‌های تشیع یکاؤلنگ کمتر است.

- اوزبیک‌های الخانی احتمالاً با القانی‌ها یکی اند.

- با در نظر داشت خصوصیت‌های فزیک‌گی و رسوم زندگی کوچ‌گردی آنها در گذشته، شاید آنها بقایای قبایل باستانی هون‌های

الخان باشند که نام الخان را تا حال حفظ نموده اند.

ماخذ:

1. - اتلس قریه‌های افغانستان، معرفی واحد‌های اداری، ج2، پروژه مطالعات دیموگرافی اداره احصاییه صدارت عظمی، کابل، 1353.

2. - قاموس جغرافیایی افغانستان، از نشرات انجمن آریانا دایرة المعارف، کابل، 1335 و -

3. - پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج1 و2، حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، نشر صحافی احسانی، قم، 1373.

4. - سرپل دیروز، امروز و فردا، انجنیر احمد جاوید انتظار، 1391، کابل.

5. - در باره وضع اجتماعی-اقتصادی مردم هزاره، آزادشاه منصوروا، ترجمه محمد حلیم یارقین؛ غرستان، ش 13، 1368.

6. - جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، به کوشش محمد روشن، تهران، نشر البرز، 1373.

7. - هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، دولت آبادی، بصیر احمد؛ نشر ابتکار دانش، 2006.

8. - درة الزمان، عزیزالدین وکیلی فوفلزایی، مطبعه دولتی، کابل، 1337.

9. - اتلس اتنوگرافی اقوام ولایت جوزجان، محمد حلیم یارقین، ناشر غضنفر بانک، چاپ انتشارات خراسان، کابل، 1389.

- 10- افغانستان در مسیر تاریخ، تالیف میر غلام محمد غبار، چاپ مرکز نشر انقلاب، 1368..
- 11- دورنمای انکشافی سرپل، انجنیر احمد جاوید جاوید، سال چاپ 1390..
- 12- برگهایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان، محمد حلیم یارقین، انتشارات خراسان، کابل، 1392..
- 13- افغانستان اوزبیکلری، نصرالدین نظراوف، تاشکینت، 2011..
- 14- ناسخ التواریخ قاجاریه، تالیف محمد تقی لسان الملک سپهر، به کوشش جمشید کیانفر، انتشارات اساطیر، تهران، 1377..

منابع انگلیسی

1. An Account of Kingdom of Caboul Mount Stuart Elphinstone, London, 1815.
2. Historical and Political Gazetteer of Afghanistan, v4, Ludwig W. Adamec, Graz, 1979.
3. Central Asia: Part 2, A Contribution Towards Better Knowledge of the Topography, Ethnology, Resources and History of Afghanistan; by Lieutenant Colonel McGregor, Calcutta, 1871.
4. An Inquiry into the Ethnography of Afghanistan, Henry Walter Belew. Oriental university institute, London, 1891.
5. [The Hephthalites: Archaeological and Historical Analysis](#) , Kurbanov, Aydogdy, (PDF). Retrieved 30 July 2015.
6. The Cambridge Companion to the Age of Attila, Michael Maas, Cambridge University Press, 2014.
7. Cultural history of Kapisa and Gandhara _ Nilima Sen Gupta, Sundeep, 1984.
8. Buddhism in Buryatia, Liubov' Lubsanovna Abaeva, Buryat State University's Publishing House, 1998.
9. History of Civilization of Central Asia, V5 The crossroads of civilizations: A.D. 250 to 750 UNESCO Publication, Edited by B. A. Litvinsky, 1996.
10. Historical Dictionary of the Mongol World Empire, Paul D. Buell, Scarecrow Press, Inc., 2003.

11. Alkan (مسكوكات شاهان الخان)

<http://pro.geo.univie.ac.at/projects/khm/showcases/showcase6?language=en>

12. Alkhan-Nezak مسكوكات شاهان الخان-نيزك

<http://pro.geo.univie.ac.at/projects/khm/coins/coin128?language=en>

13. The Coins of the Huns and Western Turks in Central Asia and India

<http://pro.geo.univie.ac.at/projects/khm/?language=en>

14. Hunnic Coinage مسكوكات هونها <http://www.iranicaonline.org/articles/hunnic-coinage> .

15. Hazara Tribes قبایل هزاره

<http://www.nps.edu/Programs/CCS/Docs/Tribal%20Trees/Hazara.pdf> .

16. Nezak نيزك <http://www.iranicaonline.org/articles/nezak> .

17. Roaming Russia: An Adventurer's Guide to Off the Beaten Track Russia and Siberia

Jessica Jacobson, iUniverse, 2004.

18. Reviewed Work: The Mongols of Afghanistan: An Ethnography of the Moghols and Related Peoples of Afghanistan by H. F. Schurmann.

19. Alfred Janata, American Anthropologist, New Series, Vol. 65, No. 4 (Aug., 1963), pp. 955-957.

نویسنده: دكتور جلاير عظيمی

Presented by:



BAYANI SOCIAL & CULTURAL FOUNDATION

www.bayanifoundatuon.com